

جمهوری ایرانی و مسئله « امام زمان »

« امام زمان » و « سکولاریته »

پشت و روی یک سکه

اصطلاحات گوناگون در فرهنگ ایران برای «سکولار»

سکولار = زمانی ، زمانیان

سکولار = اوامی ، اوامیگان ( عامی ، عوامی )

سکولار = سپنجی

در ایران ، زرتشتیان ( بهدینان )

برضد « خرمدینان سکولار » بودند

هنگامی سخن از « زمان » می‌رود، غالباً صحبت از نام « زروان » می‌رود، ولی هیچگاه از ریشه خود واژه « زمان » بحثی نمیشود. علت آنست که درست روی این پدیده، تنش و کشمکش سخت، میان خرمدینان و زرتشتیان ( بهدینان ) بوده است. ستیز خونین هزاره های این دو عقیده متضاد باهم در این باره، در فرهنگ ایران، سبب بسیاری از تحریفات در این اصطلاح شده است. ریشه واژه « زمان »، « زم » است و « زم »، نام روز 28 هر ماهی بوده است که خرمدینان ( اهل فارس، بنا بر

ابوریحان ( آنرا « رام جید »، و زرتشتیان آنرا « زامیاد = آرمنتی = خدای زمین » میخوانند . چرا این دو باهم در این نام ، چنین اختلاف بزرگی را دارند ؟

چون خرمدینان ، « رام جید » را که « سقف زمان = سه روز پایان هر ماهی، سقف زمان بود » میشمردند ، هم خدای زمان و هم خدای زندگی (= جی = ژی = گی ) باهم بود ( نام دیگر رام، جی بوده است ) . زمان و زندگی ، در جهان بینی آنها از هم جداناپذیرند . خدا، خودش ، در زمان ، میزید ، و میگذرد ( گشتن = ورتن = شدن ) ، یا به سخنی دیگر، دگر دیسی می یابد . زمان ، میگذرد، یا به سخنی دیگر، تحول یابی همیشگی خدا در جهان هستی است ، نه گذر و فنا. زمان ، دگرگونه شوی گوهر خدا در چهره های گوناگون جسم و ماده هست . هر ماهی ( که واحد زمان بود ) ، چیزی ، جز تحول خود خدا درسی چهره گوناگونش نیست .

خدایان ایران ، همه خدایان زمانی بودند . به عبارت دیگر، خدا ، چیزی جز تحول یک اصل ، در روند حرکت نیست. زمان ، جنبش یا حرکت است ، و برای آنها ، آنچه می جنبید ، تحول هم می یافت ( حرکت مکانیکی جسم، تحول گوهری آن جسم هم بود ) . حرکت ، فقط جابجاشدن خالی نبود ، بلکه تحول در گوهر هم بود . خدا ، اصل همیشه تازه شوی در تغییرات ماده و جسم در گیتی است . این اندیشه به کلی بر ضد تصویر زرتشتیان از اهورامزدا بود، که ناگذرا و تحول ناپذیر می باشد . این « زم، که رام ، که » جی « باشد ، و خدای رقص و موسیقی و شعر و شناخت و شادی باشد ، در سقف زمانست ، با فرو آمدن از فراز ، جامه خود را میگرداند و زمینی و زمین ( زم ) ، یا آرمنتی = خدای زمین ( تن و جسم و ماده = تکرر ) میشود . رام ، « فرّخ » هست و آرمنتی یا خدای زمین ، « فرّخ زاد » هست . خدا که اصل رقص

و موسیقی و شعروشناخت و شادیست ، گیتی و جسم میشود ( تنکرد ) . برای یزدانشناسی زرتشتی ، گیتی ، جایگاه گذر ( فنا ) هست ، و اهورامزدا ، ناگذرا ( فراسوی گذر و گشتن و تحول یافتن ) است . « شاده » که نام دیگر « رام » است ، در تن شدن و تغییر یافتن در زمان ، پیکرمی یابد . اصل و سرچشمه شادی ، جسم میشود ، گیتی و زمین میشود . شادی ، رقص ( وشتن = گشتن ، وشت = وجد ) میشود . در یزدانشناسی زرتشتی ، گیتی ، گستره ایست که اهریمن به آفریدگان اهورامزدا میتازد ( تاختن = روان و جاری شدن ) ، و همه را آلوده و زخمگین میکند ، و درد و دروغ میآفریند ، و اهورامزدا ، برای تسکین این درد ، مرهمی روی دردهائی که اهریمن در زندگی میآفریند ، می نهد ، و این مرهم مسکن درد را ، شادی مینامد . این مفهوم شادی ، بکلی با مفهوم « شادی خرمدینان » که « تجسم یابی اصل شادی یا گوهر خود خدا در جسم و تن و ماده » هست ، فرق کلی دارد . این است که با چیره شدن آموزه زرتشت در دوره ساسانیان ، جهان بینی « خرمدینی ، که همان آئین ارتائی کهن است » سرکوب میگردد و تاریک و مسخ ساخته میشود . ولی اکثریت مردم ایران که خرمدین بودند ، مهر خود را به این « خدای زمان = رام = شاده = زم » که خودش ، زمین ( آ- رمه تی = آرمنتی ) میشد ، و شادی مجسم میگردد ، و غایت زندگی در گیتی را جشن میدانست ، فراموش نکردند . خرمدینان که همان سیمرغیان بودند ، رستاخیز این خدای زمان را به زمین ، نجات واقعی زندگی از درد و دروغ میدانستند ، و « در داروی تسکین درد » حکومت ساسانی ، شادی را نمی یافتند ، این بود که با چیرگی اسلام ، نام « امام زمان » را به « مهدی » دادند . آنها ، منتظر تجسم یابی خدای زمان در گستره های زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی بودند .

این تحول « زم = خدای زمان و زندگی = رام نی نواز = رمه »، به « زمین یا آرمتی = آ- رمه - تی »، یا متامورفوز خدا به جسم و ماده، و گشتن (= شدن) ، با تصویر آفریدن جهان با خواست اهورامزداى زرتشت ، همخوان و سازگار نبود .

اینست که زرتشتیان درمتون خود ، دمی از این « تحول رام (= رم ) به « ا- رمه تی ) نمیزنند ، و با جامه گردانی و دگردیسی یا متامورفوز خدای زمان ، به گیتی و جسمانیات ، مخالف هستند . اینست که زمان را تبدیل به دوگونه زمان میکنند که بزودی ، بررسی خواهد شد .

برای خرمدینان ، زندگی در زمان ، پیکریابی خدای زندگی ( جی = ژى = گى ) در دگردیسی هایش هست . زندگی ، در تحول ، غنا و سرشاری خود را میافزاید و میگذشاید . زندگی در زمان ، واقعیت یابی جشن و شادیست . رام ( رامشگری ) که خدای زمان که موسیقی و رقص ( وشتن = گشتن ) و شعرو شناخت و شادیست ، خودش ، زندگی وتن و « زمینی » و خاکی و « زمانی » میشود، خودش درگشتن در زمین ، می وشتند( میرقصد ) .

دگرگونه شدن ( تغییر و تحول ) ، رقص ( وشتن ، وجد ) است . « وجود » در گیتی ، تجسم « وجد = وشت » میباشد، وجود، پیکریابی وجد( وشت ) است . شناخت این دو تجربه از « زمان » و « تحول و تغییر » در ایران ، ما را با مسئله « آخرالزمان و امام زمان » آشنا میسازد . با شناخت این پیکار هزاره ها در ایران ، میان خرمدینان و زرتشتیان ( که خود را بهدینان میخوانند ) است که میتوان دریافت که « تصویر امام زمان » ریشه ژرفی در تاریخ و فرهنگ ایران دارد ، و بازگشت به « سراندیشه سکولاریته » در ایران ، راهی جز بسیج ساختن فرهنگ خرمدینی ایران ندارد .

# زمان بیکران و زمان کرانمند زمان به هم پیوسته و زمان از هم بریده چگونه میتوان «شرّ» را نابود کرد؟

با زرتشت ، تصویر « اهریمن = اصل شرّ » پیدایش یافت ، و شرّ، در بُن جهان هستی ، موجودیت یافت ، که برضد فرهنگ ایران ( خرمَدینی ) بود . با موجودیت یافتن اصل شرّ در گوهرجهان هستی و در تاریخ ، این مسئله بنیادی در یزدانشناسی زرتشتی طرح شد که چگونه میتوان از دست « شرّ = اهریمن » در جهان هستی وتاریخ ، رهائی یافت ؟ راه حل این مسئله از دیدگاه دین زرتشتی ، این بود که « وقتی زمان به پایان برسد » ، اهریمن یا اصل شرّ ، به خودی خود، محو ونابودمیشود . تا زمانی که زمان به آخرش نرسیده ، باید با اهریمن ، که اصل شرّ هست جنگید و جهاد کرد ( زندگی ، جهاد همیشگی با اهریمن یا اصل شرّ است ) ، ولی برغم این مبارزه ، نمیتوان شرّ را از بین برد . وقتی زمان ، به انتهایش برسد ، آنگاه اهریمن که فقط موجودیت در زمان دارد ، از بین میرود . ولی در زمان که پیوسته بود ، انتهای نبود . تنها راه چاره آن بود که زمان ، در پایان ، بریده شود ، وبدین ترتیب اندیشه « زمان کرانمند» پیدایش یافت . برای یافتن راه حل نجات از شر بود که آنها قائل به دو گونه « زمان » شدند . یک زمان را « زمان بیکرانه » نامیدند، ویک زمان را « کرانمند » . « بیکرانه » یا « کرانمند » یعنی چه ؟ ما از بیکرانه ، معنای بی حد وبی نهایت را داریم . ولی « کرانیدن » در پهلوی ( karenitan ) به معنای پاره کردن وشکافتن وازهم گسستن وازهم بریدنست . زمان

بیکرانه ، به معنای زمان به هم پیوسته است ، که نمیتوان هیچ جایی از آنرا از هم برید . **خیرو نیکی و اهورامزدا ، در این زمان بیکرانه هستند .** زمان کرانمند ، زمانست که « از هم بریده شده است » .

اینست که اهورامزدا ، به اهریمن میگوید که پهلوانان ، هنگام مبارزه باهم ، قرارداد میگذارند که چقدر باهم خواهند جنگید . به عبارت دیگر سر و ته زمان نبرد را معین میسازند . به سخنی دیگر ، زمان را می برند ، و یک برهه از زمان را برای نبرد باهم برمیکزینند . خوبست که ما هم در تاریخ ، این گونه باهم به نبرد بپردازیم . ماهم وقتی این زمان تمام شد ، دست از جنگ باهم میکشیم . و اهریمن آن را می پذیرد ، و با اهورامزدا ، پیمان می بندد و بر سر این پیمانش ، به رسم ایرانیان باقی میماند .

ولی فلسفه وجودی اهریمن با این قرارداد همخوان نیست ، چون **اهریمن تا زمانی زنده و موجود است که بیازارد و بجنگد و بستیزد ، چون اصل شرّ هست .** جنگ و ستیز و آزار ، هستی او هست . و اگر دست از این عملش بکشد ، فوری نابود میشود . وجودش ، اینهمانی با ورزیدن شرّ در زمان دارد . وقتی دست از ورزیدن شرّ بردارد ، دیگر اهریمن یا شرّ نیست . با این خدعه ( حکمت ) ، اهورامزدا ، میخواهد کلک اهریمن و شرّ را از زندگی بکند . اهورامزدا ، میداند که خودش در جنگ و جهاد با اهریمن ، امکان و توانائی نابود کردن شرّ را ندارد . ولی با این خدعه ، که « بریدن زمان » و اختراع « زمان آخر = زمان کرانمند » باشد ، مسئله « نجات از شرّ » را در جهان و تاریخ ، حل میکند . اینست که همه زرتشتیان ، منتظر رسیدن این « آخرالزمان » هستند ، چون خودشان و خدایشان از عهده « دفع شرّ » برنمیآیند .

در فرهنگ خرّمدینی ، وارونه دین زرتشت ، « ژی = زندگی » بریده از « اژی = اهریمن » و متضاد با « اژی » نیست ، بلکه «

ژی = جی» که «زندگی» باشد، در گوهرش 1- گردونه یا یوغ واصل آفرینندگیست و 2- خودش به معنای «شاهین ترازو» و خودش به معنای 3- اصل توافق و همداستانی و آشتی است. به عبارت دیگر، خرمدینان، بُن و طبیعت و فطرت جهان هستی را، جانی میدانستند که اصل آفرینندگی و خرد سنجنده با ترازو و سرچشمه وفق دادن اختلافاتست. از «ژی»، چنین خردی پیدایش می یابد که با آشتی دادن و هماهنگسازی، همه را باهم آفریننده میسازد. در فرهنگ خرمدینی، جنگ و جهاد و ستیز، گوهر جهان و اجتماع نیست، و اصل شرّ، در جهان و در تاریخ و اجتماع، وجود ندارد. «ژی = زندگی»، خودش چون یوغ هست (یوغ = جوغ = جوش = یوش)، اصل همجوشی با همست.

خرمدین، نمیکوشد، با جهاد با شرّ و کفروضالت، اصل شرّ و تباهی و کفر را نابود سازد. آنچه «شرّ» نامیده میشود، تنها، یک اختلال که در اندازه (ژی = شاهین = گردونه) هست که عارض میشود، و سبب پیدایش عارضی خشم و قهر و آزار و تهدید و کین میشود، ولی خردی که از جان (ژی) میجوشد، میتواند از سراین عارضه را رفع کند و انسان را سرچشمه مهر و جوانمردی و بینش نماید. بنابراین نیازی به «آخرالزمان» زرتشتی ندارد، تا اهریمن (اژی = زدارکامه = شرّ) در اثر بریده شدن زمان (کرانمند شدن زمان) خود به خود، محو و نابود شود. این همداستانی و توافقی که خرد جوشیده از جان (زندگی = ژی) میآفریند، میتواند آنچه را در اثر بی اندازه شدن، موجب پیدایش «تباهی و فساد و اختلال شده هست» منتقی سازد و بزداید.

انتظار «آخرالزمان» در دین زرتشتی پیدایش یافت، و علت آن، نبود خردی در اجتماع بود که بایستی از جان و زندگی خود

مردم ، فراجوشد ، تا مستقیماً نگرهبان زندگی آنها باشد . مسئله حقیقی آنست که باید ازسر ، خردی که مستقیماً از زندگی مردمان میافروزد ، برانگیخته شود ، تا با بکار بستن آن خرد ، این اختلالات عارضی که همیشه در جامعه روی میدهد ، رفع گردد . اصل ماوراء الطبیعی ، شرّ = اهریمن یا ابلیس « درجهان هستی نیست که نیاز به انتظار بریدن زمان در آخرالزمان باشد . این احساس نزدیک شدن به آخرالزمان ، چگونه در جامعه پیدایش می یابد ؟ قدرتهای حکومتی و دینی در اجتماع ، ازسویی راه بسیج شدن خردهای مردمان را از تجربیات مستقیم زندگیشان می بندند ( تا خودشان نگرهبانی اجتماع را به عهده بگیرند ) ، ولی ادعا میکنند که خرد انسانی بطور کلی عاجز و ناقص و ضعیف است ، و ازسوی دیگر ، خودشان بجای حل مسائل ، برپیدایش مسائل تازه و دردهای گزنده میافزایند . بدینسان ، مردمان ، احساس عجز خود را در برابر انبوه شدن مسائل لاینحل درمی یابند و از آن عذاب میبرند و هم از قدرتمندان و هم از خود ، نومید میشوند ، و در این حالت اضطرار ، نیاز شدید به « آخرالزمان » سبزمیشود . در همین آخرالزمانست که با « بُرش ناگهانی زمان » ، شرّ و تباهی و فساد یکجا از تاریخ و اجتماع ، محو خواهد شد .

ولی « آخرالزمان » ، یک نقطه پایانی در تاریخ نیست که بتوان معین و مشخص ساخت . چرا ؟ چون « کرانیدن زمان » ، فقط در یک نقطه از زمان در پایان نیست ، بلکه هر نقطه ای را از زمان که ببریید ، سراسر زمان یکباره از هم بریده میشود . هر نقطه ای از زمان ، پاره و گسسته و بریده میشود . با بریدن زمان ، هرآنی از زمان ، از هم بریده میشود . هر زمانی ، آخرالزمان میشود . هر زمانی ، انباشته از اضطراب و آشفتگی و درد میگردد .

زمان ، در تجربه نخستینش ، جنبش به هم پیوسته بوده است . به عبارت دیگر ، زمان ، بیکران ( یعنی نابریده از هم ) است .



هر نقطه از آن را که بخواهید ببرید و بشکافید ، سراسر زمان در همه نقطه هایش ، از هم بریده و از هم پاره میشود . زمان که « هنگام = اوام » باشد ، دوپای باهم جفتست (هنگ + گام ، هنجار شدن دوپا باهم) . حرکت در فرهنگ ایران ، با پیوند دوپا ( دوگام ) ی جفت ، تصویر میشود . از بین بردن جنبش در یک نقطه ، از بین بردن اصل جفتی حرکت است . بدینسان ، زندگی ( = جی ، که خودش همین یوغ یا اصل جفت هست ) ، در هر لحظه ای از زمان ، از هم پاره و گسسته و دریده میشود . از این رو ، سراسر زندگی در زمان ( درگیتی ) ، درد میشود . از آن پس ، هر آئی ، پاره ای از زندگی او با « داس برنده » ، از جان او بریده، و دور انداخته میشود .

اینست که « گذر » در گوهرش « احساس درد کشیدن آن به آن جان هست » . به این « داس زمان برنده » ، « دهر » میگفتند . دهر ، زمان را آن به آن در جان انسان ، می کراند . در حالیکه در تجربه خرمدینان از زمان ، زمان ، درخت همیشه روینده و افزاینده و بالنده است . هر روز ، شاخه ای تازه بر درخت زندگی میروید و افزوده میشود . خدایان ، شاخه های افزاینده درخت زمان هستند که از سوئی اینهمانی با گلی و رنگی تازه ، و از سوی دیگر اینهمانی با آهنگ و دستانی تازه از موسیقی دارند . زندگی در روند زمان ، روند جشن است . این دو تجربه متضاد از زمان ، هزاره ها میان سیمرغیان ( خرمدینان = ارتائیان ) و زرتشتیان ( بهدینان ) ، میدان ستیز و پیکار سخت بوده است ، که امروزه با اصطلاح « سکولاریته » ، از سر ، چشمگیر شده است . این دو تجربه از زمان ، سراسر گستره های زندگی ، از دین و اخلاق گرفته تا سیاست و اقتصاد و حقوق را معین میسازد . فرهنگ ایران ، با دیدی که اسیر الهیات اسلامی و یزدانشناسی زرتشتی نیست ، نیاز به « بازخوانی و بازاندیشی » دارد ، تا

شناخته شود که مسئله سکولاریته ، از همان داستان کیخسرو داستانی ( بزرگترین شاه داستانی ایران ) جامعه و تاریخ ایران را آشفته و بحرانی و مضطرب ساخته است ، و جنگ میان خانواده گشتاسپ زرتشتی ، با خانواده زال ( رستم و فرامرز و با نوگشسپ ) سیمرغی، بر سر همین موضوع بوده است ، و چیرگی ساسانیان بر اشکانیان ، چیزی جز غلبه یزدانشاسی زرتشتی بر فلسفه سکولاریته خرمدینان نبوده است و خیزشهای هفت واد ، سوفرا و بهرام چوبینه و مزدک و بابک ، همه برای رستاخیز سکولاریته خرمدینی علیه یزدانشناسی زرتشتی و شریعت اسلام بوده است .